



خاطره یکی از رزمندگان لشکر ۳۱ عاشورا از محبوبیت شهید باکری در بین نیروهایش

آبولانسی که موجب شد فرمانده لشکر شوم!



شهید باکری در جمع رزمندگان

■ **اعزام به جبهه**

اوایل تابستان ۱۳۴۳ برای سومین بار عزم جبهه کردم. به تازگی ۴۰سالگی را پشت سر گذاشته بودم و متوجه شدم که با جوانان به عنوان یک رزمنده قدرت همگامی ندارم. قیل از جنگ تجربیاتی در امور پزشکی، امداد، تفریقات، پاسمان و کمک‌های اولیه داشتم و این رزانه آمبولانس به جبهه اعزام شوم. امدادگر و راننده آمبولانس به جبهه اعزام شوم. تصمیمم را نهایی کردم و از اداره به مدت سه ماه اجازه اعزام گرفتم و به همراهِ ۳۰ نفر دیگر به جبهه جنوب اعزام شدم. دورز بعد از یادگان لشکر عاشورا در جاده اهواز- خرمشهر سردرآوردم و عضوی از پرسنل بهداری لشکر عاشورا شدم. فرماندهی آنجا را نیک‌مردی به نام آقای دکتر اسماعیل جبارزاده عهده‌دار بودند، خدای‌شان با شهدا محشور کند. در بین اعزامی‌های جدید با مرد شریفی به نام غلام حنایی آشنا شدم. ایشان هم سابقه قبلی حضور در جبهه را داشتند و هم خیلی زود با هم انس گرفتیم. یک روز هنگام همکامی با آقای حنایی، دکتر جبارزاده ما را دیدند و با رویی گشاده به سمت‌مان آمدند و گفتند برای شما دو نفر خوابی بیدام که در خط مقدم هم با همدیگر باشید و بعد ادامه دادند شما دو نفر را به پاسگاه زید اعزام خواهیم کرد تا با چهره پلید یعنی‌هایبشتر آشنا شوید؛ به شرط اینکه ترسیدار نه‌نهایت قرار بر این شد که به پاسگاه اعزام شویم. فردای آن روز رزمنده جوانی ارهنمای ما شد تا ما را به پاسگاه زید برساند و راه رفت و برگشت را به ما آموزش دهد. ساعتی بعد خودمان را در خط مقدم یافتیم. جوان رزمنده‌ای که فرماندهی خط را عهده‌دار بود از ما استقبال کرد و سنگر آمبولانس و سنگر خودمان را نشان‌مان داد و توصیه کرد که آمبولانس هرگز نباید بیرون از سنگر خود متوقف شود، چرا که به طور مداوم در معرض خمپاره و تسوپ تانک و حتی در معرض شیمپاران هوایی قرار خواهد گرفت. قرار بر این شد خودمان هم حتی‌الامکان داخل سنگر باشیم و فقط در مواقع ضروری خارج شویم. حال بین ما و سایر‌های دشمن خاک‌ریزی به ارتفاع تقریباً دو متر بود و سنگر‌ها دو، سه نفره ما به خاک‌ریز و سنگر‌های دشمن چسبیده بودند. ارتفاع خاک‌ریزها به قدری کم بود که با ناچار باید نشسته نمازمان را می‌خواندیم.

■ **آمبولانس تر کش خورده**

وجود تعداد زیادی تانک، نفربر و خودروی سوخته یا نیمه سوخته نشان می‌داد که درگیری در این منطقه تا چه اندازه شدید بوده و حضور در این میدان دل شیر می‌خواهد. نکته جالب دیگر اینکه به آمبولانس‌مان در می‌گفت‌بته قیل معروف «جای سالم آن پشت گوش بود.» بیچاره آنقدر ترکش‌های چرواچور خورده بود که جای سالم نداشت. آمبولانس توبوتای کالسکه‌ای زیتونی رنگ که شیشه‌های اطرافش دیگر وجود خارجی نداشتند و تکه‌ای حلبسی جایگزین شده بود. شیشه‌های عقب هم به همین شکل بود. به همین دلیل قسمت عقب آمبولانس شب و روز برایش فرقی نمی‌کرد در تاریکی فرو رفته بود. شیشه‌های بغل راننده هم به جای شیشه، خسته سه‌لا رویش نصب شده بود و من ترسم از این بود که یک روز بین راه آنها از جای خود کنده شوند. شیشه جلویی نیز ترکش‌های ریز و درشت خورده قیل خطی شده بود. لحظه‌ای خدا را شکر کردم که از وسط این خطوطی می‌شود جلورآ تماشا کرد.

وقتی برای اولین بار پشت فرمان آمبولانس نشستیم، دهانم از تعجب باز مانده بود چون پائل خودرو کاملاً سالم بود. کیلومتر شمار کار کرد ماشین را پایین نشان می‌داد! آمبولانس فقط چهار کیلومتر راه رفته بود. برق چراغ‌هایش برای احتیاط قطع شده بود تا شش‌باها برای دشمن قابل‌رویت

نمیشد، یعنی فقط اسکلت بیرونی داغون شده بود.

البته باید گفت آن آمبولانس، ویژه خط مقدم بود، چراکه تعداد زیادی توبوتای استیشن‌نود در بهداری لشکر درون سنگر‌ها وجود داشت که داخل آنها به شکل آمبولانس ساخته شده بودند. وظیفه من هم هنگامی که هر بار به مدت یک هفته در پایگاه زید مستقر می‌شدم، حمل مجروح یا بیمار به بهداری لشکر بود، اما گاه مأموریت حمل بیمار به بیمارستان اهواز هم به خودمان محول می‌شد آن هم با همان آمبولانس زهوار در رفته.

■ **تعجب از ابراز ارادت رزمندگان**

هنگامی که برای اولین بار مأمور رساندن بیمار یا مجروح به اهواز شدم، در جاده خرمشهر به اهواز مرتباً با خودروهایی مواجه می‌شدم که من به شکل آمبولانس نامور می‌دانستند و تکه‌های چراغ می‌دادند و برآیم دست بلند می‌کردند. ابتدا خیال کردم که رزمندگان نسبت به هم عرض ادب و احترام دارند، ولی تکرار این چراغ دادن‌ها و دست بلند کردن‌ها به قدری زیاد بود که مرا به فکر انداخت. من بار اولم نبود که به جبهه اعزام شده بودم و چرا تا به حال چنین چیزی برایم اتفاق

نمیافتاد.

با خودم گفتم نکند ما نشینم مشکلی دارد و م‌رمد این علامت می‌خواهند مرا متوجه کنند. آمبولانس را کنار زدم و در شانه خاکی جاده توقف کردم. چهار طرف آمبولانس را به صورت اجمالی بررسی کردم، ولی چیزی پیدا نکردم. چراغ‌های ماشین را



آمبولانس بیچاره آنقدر تر کش‌های چوروا چور خورده بود که جای سالم نداشت. شیشه‌های اطرافش دیگر وجود خار جسی نداشتند و تکه‌های حلبی جایگزین شده بود. شیشه‌های عقب هم به همین شکل بود. به همین دلیل قسمت عقب آمبولانس شب و روز برایش فرقی نمی‌کرد!



سلام‌راند در دوران دفاع مقدس



هنگامی که برای اولین بار مأمور رساندن بیمار یا مجروح به اهواز شدم، در جاده خرمشهر به اهواز مرتباً با خودروهایی مواجه می‌شدم که به من چراغ می‌دادند و برآیم دست بلند می‌کردند. ابتدا خیال کردم که رزمندگان نسبت به من عرض ادب و احترام دارند!

یکی از رزمندگان در اثر سقوط از بلندی دچار بیج خوردگی از قسمت قوزک پا شده بود و من باید او را به بهداری لشکر می‌بردم.

مسئول مربوطه برگ اعزام را نوشت و گفت برادر خودت زحمت بکش و او را به اهواز برسان. وقتی از جاده خاکی به جاده آسفالت پیچیدم و تازه داشتم سرعت می‌گرفتم، او‌لین چراغ دادن و دست بلند کردن‌ها شروع شد و باز هم به دنبال چرابی این کار می‌گشتم.

همین‌طور جلو می‌رفتم و همان واکنش‌های گرم و ابراز احساسات شدید را می‌دیدم. دوباره فکرم مشغول شد و به دلایل این کار فکر می‌کردم و به نتیجه‌ای نمی‌رسیدم. آن روز مأمور یتم را با همین افکار معشوش انجام دادم و به بیمارستان لشکر باز گشتم. هنگامی که داشتم رسید بیمار را به مسئول بهداری تحویل می‌ادم چشمم به مرحوم دکتر جبارزاده افتاد. سلام و علیکی گرمی با دکتر کردم و تصمیم گرفتم موضوع را با ایشان در میان بگذارم.

به دکتر گفتم هنگامی که به اهواز رفت و آمد می‌کنم بسیاری از خودروها به من چراغ می‌دهند و برآیم دست بلند می‌کنند، به طوری که تکرار این موضوع ذهن مرا درگیر کرده است و دلایلش را هم نمی‌دانم. دکتر با شنیدن سوالم نگاهی‌ها آمبولانس کرد و بعد به طرف من برگشت و با لبخند گفت: برای شما مسئله پیچیده‌ای است، ولی با همه پیچیدگی من می‌توانم کمکت کنم. بعد از چند لحظه خندید و نگاهی به من انداخت و گفت: این آمبولانس جبران نشان که تو با آن کار میکنی، کاملاً شبیه آمبولانسی است که آقا مهدی باکری از آن به عنوان خودروی فرماندهی لشکر استفاده می‌کند. تر کش خورده، شیشه شکسته و سوراخ سوراخ! اگر آن را کنار آمبولانس همان ابراز احساسات شدید را مشاهده کردم و دلایلش را متوجه نشدم. چند روزی در خط بودم و به اهواز اعزام نشدم، داشتم کم کم موضوع را فراموش می‌کردم که بار دیگر قضیه تکرار شد.

نشان دهنده. با شنیدن این کلمات برای چند لحظه گوش‌هایم سوت کشیدند و احساس کردم در خلأ کامل قرار گرفته‌ام. چند لحظه بادم رفت کجا هستم و با چه کسی صحبت می‌کنم و چه شنیدام. دقایقی عظمت آن مرد مرا تحت تأثیر قرار داد و بی‌اختیار اشک از چشمانم سرازیر شد. تازه متوجه بزرگی و محبوبیت آقامهدی باکری شدم و متوجه شدم رزمندگان چه عشق خالصانه‌ای به فرماندهان دارند. رزمندگان لشکر عاشورا با تمام وجود فرمانده‌شان را دوست داشتند و به او عشق می‌ورزیدند. پس از تجربه آن چند روز و فهمیدن ماجرا تازه متوجه بزرگی، محبوبیت و عظمت شهید مهدی باکری شدم.

یادکرد



نگاهی به فعالیت‌های شهید حمیدرضا گلکار در دوران دفاع مقدس

ترکش کنار نخاع هم فرمانده را

از جبهه‌ها دور نکرد

■ **آرمان شریف**

شهید حمیدرضا گلکار ۲۰ساله بود که جنگ تحمیلی شروع شد. وی قبل از انقلاب به واسطه آشنایی با شهید مهدی شرع پسند وارد فعالیت‌های انقلابی شده بود. حمیدرضا آن روزها در آزادسازی مراکز نظامی و انتظامی شهرستان کرج نقش مهمی ایفا می‌کرد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی با شور و امید کمر به خدمت و پاسداری از ارزش‌ها و آرمان‌های بلند انقلاب و امام بست و نهایتاً در ۱۱ اسفند ۱۳۴۲ در جبهه‌های دفاع مقدس به شهادت رسید.

■ **محافظت از بیت امام**

یکی از اولین مسئولیت‌های شهید گلکار پس از پیروزی انقلاب، نگهداری از بیت حضرت امام (ره) بود. پس از مدتی که حضرت امام (ره) دستور تشکیل جهاد سازندگی را صادر کردند. حمیدرضا به عضویت جهاد سازندگی درآمد و به باری مردم محروم و مستضعف شتافت. زمانی که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شد چندماه به عنوان بسیجی داوطلبانه به جبهه‌های ایلام و گیلانغرب اعزام شد و خدمات و فعالیت‌های مفیدی را در این محورها انجام داد. شهید گلکار چندین بار از شهرستان کرج تعدادی از بسیجیان مشتاق محل خود را جمع کرد و به جبهه‌های گیلانغرب برد. پس از مشاهده تحرکات دشمن در جبهه‌های جنوب همراه گروهی از بسیجی‌ها و دوستانش به این محورها رفت و حدود یک ماه در این مناطق چسبید.

■ **عضویت در سپاه**

زمستان ۱۳۵۹ شهید گلکار به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد و پس از گذراندن آموزش‌های نظامی بسیار دشوار دوباره راهی جبهه‌ها شد و خیلی سریع تون و مدیریت نظامی خود را بر همگان ثابت کرد و به فرماندهی گردان سلمان رسید. شهید گلکار در عملیات فتح‌المبین نیز به عنوان فرمانده گردان شرکت کرد و از ناحیه دست مجروح شد. مدتی را در بیمارستان بستری شد و هنوز بهبودی‌اش را به طور کامل بازیافته بود که عازم جبهه‌ها شد و برای شروع عملیات رمضان خود را به خط مقدم رساند و در این عملیات نیز از ناحیه فک و صورت به شدت مجروح شد.

■ **چیزی شبیه به معجزه**

برادر شهید درباره مجروحیت شهید گلکار در



ترکش ناحیه فک و دهان حمیدرضا را تکه تکه کرده و در قسمت نخاع گردنش متوقف شده بود. وقتی دکتر عکس را دید یولوسوزی را دید، گفت: اگر می‌خواهید معجزه ببینید به این عکس نگاه کنید، ترکش یک میلیمتر جلو تر رفته بود نخاع کامل قطع شده بود

		۷	۹	۸	
			۸	۵	۱
	۱		۵		۴
۲	۶	۹			
		۷	۸		۶
		۳	۷		۹
					۲
۸			۷	۵	۳
	۷		۱	۴	۷

جدول سودوکو

ارقام ۹تا ۹طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کارروند

جدول کلمات متقاطع

● **پاسخ جدول شماره ۶۴۳۸**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
س	ز	م	ا	ی	ه	خ	د	ز	ا	ر	ی	ک	ن	ا
ن	ا	ت	ی	ن	ا	ف	ا	ط	ر	ی	ک	ن	ا	ت
د	ه	ر	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
ل	ی	ن	ز	ت	و	ج	د	ا	ر	س	ا	ن	ا	ل
ن	ا	ی	د	ی	ک	و	ز	ا	ر	د	ک	ه	م	ا
س	م	ت	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ب	و	ن	ا	ت	ی	و	ی	و	ی	و	ی	و	ی	و
ن	ا	ب	ا	ی	م	ی	م	ی	م	ی	م	ی	م	ی
ا	ب	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا
ن	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی
ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی
م	ی	م	ی	م	ی	م	ی	م	ی	م	ی	م	ی	م
ب	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۳۹

از راست به چپ

■ ۱- کنفرانس بین المللی- از مسواد ورزش دو میدانی ■ ۲- پهلوان- رهبر کره شمالی- مری در گویش قدما ■ ۳- نتیجه راضی کننده برای تیم ضعیف تر- خاکستری تیره- رمق آخر ■ ۴- پروردگار- ماهیه حیات- مغرور- از نمازهای واجب ■ ۵- کامل تر- صدمه- از بیماری های خونی ■ ۶- از سازهای موسیقی- غذای محلی زنجان- نقطه اینترنتی ■ ۷- پوستین- شیر اول زانو- ضربه ای در بوکس- مدت زندگانی ■ ۸- سیاره زنبیای منظومه شمسی- بی رونقی بازار ■ ۹- دستور- مردم قرآنی- امتحان لباس- مروارید ■ ۱۰- درس خوانده- نوعی بازی گوی و چوگان- خم زلف ■ ۱۱- ابراز رسم زاویه قائمه- شهری در آذربایجان شرقی- نوعی کود کشاورزی ■ ۱۲- خول خورد هند- فلز سرخ- عدد رمزی- شیفته، دیوانه ■ ۱۳- دوستی- عالم- محله سیاهان نیویورک ■ ۱۴- سازمان جهانی هواپیمایی کشوری- نام قدیم یمن- خاشاک ■ ۱۵- نمایشنامه شکسپیر- ضد راهبی

از بالا به پایین

■ ۱- نقاشی ریزه کاری- واحد سنسجش تولید برق در نیروگاه ها ■ ۲- یار شیرازی- از پرداختنی های واجب در راه خدا- بام همدان ■ ۳- شهر باستانی سوریه- برگشت تیر- برجستگی لاستیک ■ ۴- شهری در گیلان- سید و آقا- صومعه ■ ۵- روح و جان آدمی- نویسنده بدله گوی ایرلندی- پایتخت کشور مالی ■ ۶- جدید- سلسله پادشاهی پیش از ساسانیان- سرنیزه ■ ۷- قانون مغولی- گریه و زاری- خرس آذری ■ ۸- رود فرانسوی- ختکن حمام- محل نمایش انسان و حیوان- موی مجعد ■ ۹- نرم و شکننده- فیلمی ساخته مجید مجیدی- نظر و عقیده ■ ۱۰- خدای خورشید مصریان- سریع السیر- برگ برنده ■ ۱۱- اکروبات- گندم سوده شده- میوه پخته شده در شکر ■ ۱۲- لوله تنفسی- دشمن- ورشکستگی ■ ۱۳- حرف دهن کجی- خوش رفتاری با مردم- چیزی که به عنوان سمبل گروه مورد پرستش قرار گیرد ■ ۱۴- مهاجم برزیلی پاری سن ژرمن- طبق دستور پزشک مصرف کنید- انکراالصوات ■ ۱۵- التهاب کبد- معدوم یا مفقود

